

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

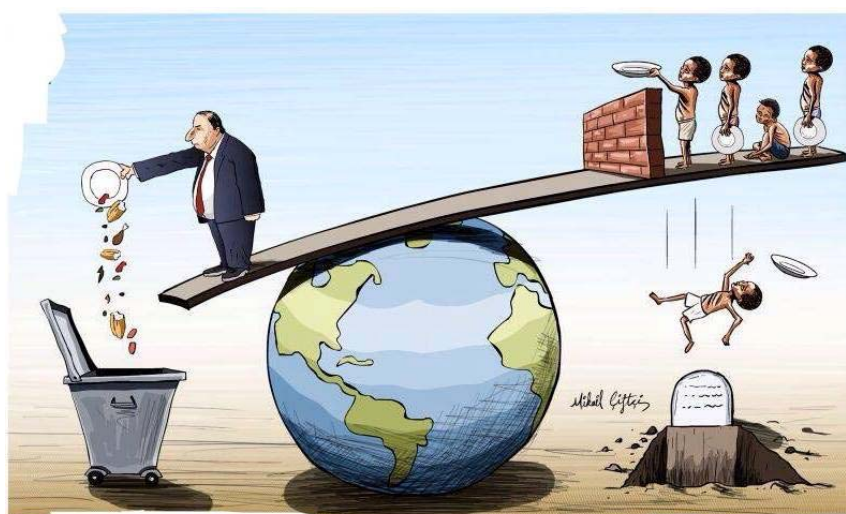
سیاسی

احمد پوری
۱۰ اکتوبر ۲۰۱۹



احمد پوری

پناهنده موفقی که بعد از پایان نامه دکترایش، تبدیل به آشغال زاید شد!



آقای ایکس که سالهاست او را به سختکوشی و پشتکار می شناسم، با مشکلات بسیار زیاد در بدترین شرایط به مدت ده سال شبانه روز درس خواند. سرانجام دکترای... خود را دریافت کرد و بلافاصله بعد از آن به آشغال زاید تبدیل شد! شاید داستان عجیبی به نظر برسد ولی سرنوشتی است که خیلی ها را گریزی از آن نیست...! چگونه یک انسان توانا و متخصص به آشغال تبدیل می شود؟

روزی که آقای ایکس بعد از گرفتن دکترای خود برای استمداد کمک از من به دفتر سازمان پرایم آمد او را پریشانتر و مستأصل تر از هر زمانی دیدم...!



پرسیدم داستان چیست و چرا اینقدر پریشانی؟

گفت: تا حالا از دست دولت هالند می کشیدم ولی اکنون از دست زخم به این روز افتاده ام و مرا از خانه بیرون می کند! گفتم اکنون که دکتر شدی، یک انسان موفق و توانا! چرا مشکلات اکنون عود کرده؟

گفت: بعد از ده سال زحمت زیاد با موفقیت دکترایم را گرفتم. اکنون در اواخر پنجاه سالگی هستم، در این سن و سال هیچ کس به من کار نمی دهد...! در اروپا اصولاً کسی که بعد از چهل سالگی کار خود را از دست بدهد امکان پیدا کردن کار در سطح خودش تقریباً غیرممکن است! زیرا جوانان همان کار را با حقوقی بسیار کمتر انجام می دهند! قانون مقدس نظام سرمایه داری کسب سودحداکثر و کم کردن هزینه هاست! هیچ کارفرمایی کارمند یا کارگری با هزینه بیشتر را هرگز استخدام نمی کند!... اداره سوسیال هم می گوید اگر می خواهی حقوق بیکاری بگیری باید هر کاری را که ما صلاح می دانیم انجام دهی! یا خودت کاری را که دوست داری پیدا می کنی، یا باید کاری را که ما می دهیم انجام دهی! کاری که اداره سوسیال برای اینگونه افراد خیلی راحت فراهم می کند این است که یک کیسه پلاستیکی به ارتفاع یک متر می دهد و آنها را به طور گروهی با لباس نارنجی یا در بعضی شهرها با لباس کار آبی رنگ برای جمع کردن کاغذها و آشغالهائی که از دست کسی در خیابان افتاده می فرستند! آنها باید ساعتها در شهر بچرخند تا چند تا تیکه کوچک کاغذ پیدا کنند! اداره سوسیال اسم این کار را "آماده کردن بیکاران به دیسپلین کاری" می نامد!... واقعیت این است که در این کار فقط شخصیت آنها خرد و نابود می شود و هیچ ربطی به "آماده کردن بیکاران به دیسپلین کاری" ندارد!... نظام حاکم می خواهد به همه شیرفهم کند اگر کسی بیکار است اولاً تقصیر خودش است ثانیاً چنین فردی بارگرانی بردوش جامعه و انسانهای شاغل است! در این زمینه فلم های مستند زیادی در تلویزیون هالند منتشر شده... آقای ایکس می گفت اکنون تمام فشارهای کاری اداره سوسیال را فراموش کرده ام از دست زخم گریزانم!

زخم هرروز با من دعوا می کند به من می گوید: من ده سال شب و روز بچه های تو را بزرگ کردم به خودت رسیدگی کردم تا شوهرم دکتر شود. اکنون که دکتر شدی باید بروی در خیابانها آشغال جمع کنی!... من چگونه می توانم به همه بگویم شوهرم دکتر شده ولی کارش آشغال جمع کردن در خیابانهاست!... به همین دلیل مرا از خانه بیرون می کند...!

آقای ایکس فردی است بسیار خجالتی و اصولاً شبکه ارتباطی او بسیار محدود است! تقاضایی که از من داشت این بود که من در شبکه ارتباطی خودم از دوستانی که در دانشگاهی تدریس می کنند بخواهم در صورت امکان حتی در حدی که پول رفت و آمد او را بدهند به عنوان دستیار خود استخدام کنند تا در فرصت مناسب کاری در دانشگاه پیدا کند حتی به حداقل حقوق بیکاری راضی بود تا از دست اداره سوسیال نجات یابد...!



او با استیصال کامل می گفت: به بن بست رسیده ام و اگر شما فقط پول رفت و آمد مرا بدهید حاضرم حتی با تمیز کردن دفتر کار تو اینجا کار کنم!... با توجه به فاصله شهری که او زندگی می کند تا شهر دنهاخ، حداقل هزینه رفت و برگشت او هر بار ۳۰ یورو می شود یعنی چیزی در حدود ۹۰۰ یورو در ماه! پرواضح است که سازمان پریم در وضعیتی نیست که حتی هزینه یکبار رفت و آمد و او را بپردازد... گفتم چنین امکانی غیرممکن است اگر در اطراف دنهاخ بودی حتما این کار را می کردم تا اداره سوسیال و کاریابی برای مدتی دست از سرت بردارند...

او را به سه نفر از دوستانم که پروفیسورهای بسیار مترقی و مدافع پناهجویان بودند معرفی کردم... چندین بار از شهر خودش به دانشگاه آنها رفت ولی در نهایت تأسف آنها هم در عمل نتوانستند کاری در سطح او پیدا کنند... صرفه جوئی ها و سختگیریها در دانشگاهها هم بیداد می کنند...

کم نیستند تعداد انسانهای توانائی که حتی استاد دانشگاه بودند ولی بیکار شده اند و نمی توانند کاری پیدا کنند! همسایه طبقه اول من استاد تاریخ بود حالا مدتهاست که بیکار است و دقیقاً به آشغال زاپدی در نظام سرمایه داری تبدیل شده است! او یک تروتسکیست مبارز بود اما اکنون از شدت بیکاری تعادل روحی خود را از دست داده... کسی که نمی تواند شغلی پیدا کند در عمل از مالیات دیگران زندگی می کند پس در چشم نظام سرمایه داری او به یک انگل و مشکل اجتماعی تبدیل شده است!... پرواضح است که نظام سرمایه داری می خواهد هرچه زودتر از دست اینگونه انسانهای زاید و آشغالهای انسان نما خلاص شود...!

مسأله ای که باید توجه بشریت را به آن جلب کرد این است که افرادی در بالاترین سطح ممکن در جوامع پیشرفته صنعتی مدرک تخصصی خود را دریافت کرده اند، مجهز به آخرین دستاوردهای علمی هستند، می توانند به هزاران طریق دانش خود را در خدمت جامعه به کار برند، از آنجائی که نمی توانند دانش و مهارت خود را توسط سرمایه داری

چنان بفروشد که به اندازه کافی به کارفرمای خود سود برسانند، کسی از علم و تخصص آنها سودی نمی برد! چنین انسانهای توانایی در عمل به آسغال زاید تبدیل می شوند...!



آسغالهائی که آسغالها را می روبند!

طنز تاریخ این است که امثال آقای ایکس باید آسغالهای خیابانها را پاکسازی کند و مسؤلین اداره بیکاری باید انسانهای آسغال را از خیابانها و جامعه پاکسازی کنند...!

آسغالهای زاید تنها به کالاهای بنجل و ضروف یکبار مصرف منتهی نمی شود! در نظام سرمایه داری و فرهنگ مصرف گرا، انسانها هم به سطح کالاهای یکبار مصرف تنزل می کنند و باید جامعه را از وجود این گونه آسغالها پاکسازی کنند! البته این کارها با "نیت خیر" جهت نجات دولت رفاه انجام می پذیرد! دولت رفاهی که رهبران نظام مدعی هستند دورانش به سر رسیده است!... توانائی دولتهای سرمایه داری این است که با موفقیت فقراء و قربانیان را به جان هم می اندازند و از آگاهی و اتحاد آنها علیه نظام جنایتکار جلوگیری می کنند...!

مأموران اداره سوسیال و اداره تابعیت و مهاجرت در حقیقت مدیران مدرن بهداشت نظام سرمایه داری هستند... باید آسغالها را از دامن نظام پاکسازی کنند. آسغالها شامل انسانهای بی مصرف و بیکار هم می شوند...! انسانهای زاید هم باید دور ریخته شوند... این کار به طور مرتب انجام می پذیرد... سرمایه داران در رقابت برای کسب حداکثر سود ممکن تعداد بی شماری از کارگران و کارمندان را به دلایل صرفه جوئی در هزینه ها اخراج می کنند. زندگی اغلب آنها نابود می شود بدون این که اثر انگشت کارفرما بر بدن قربانی دیده شود!... در نهایت تأسف مردم تنها قربانیان جنگها و بمبها و راکتها را می بینند و می شمارند! مرگ میلیونها انسان با سیاستهای نئولیبرالی و صرفه جوئی برای کسب حداکثر سود ممکن به اندازه تلفات یک راکت یا بمب کوچک مردم را بیدار و متحد نمی کند...!

"افراد زائد از نظام طبقاتی، از هر ارتباطات اجتماعی بیرون می افتند و دوباره راه بازگشت را پیدا نمی کنند. این خصلت نوین بحران است." زیگموند باومن

"آینده به بازار سپرده شده است. هر چه پیش آید خوش آید" ...!

صفحه ۳۲۲ کتاب آینده سرمایه داری اثر لستر تارو ترجمه عزیز کیاوند.

"حقایق مثل روز روشنند. نابرابری ثروت ها و درآمدها همه جا رو به افزایش است".

صفحه ۳۹۰ کتاب آینده سرمایه داری اثر لستر تارو ترجمه عزیز کیاوند.

بزرگترین دیوارهای واقعی و تاریخی را دونالد ترمپ در مرز بین امریکا و مکزیک نمی کشد. دیوارهایی به مراتب بلندتر و بزرگتر نامرئی و غیرقابل عبور را در داخل امریکا میان فقراء و ثروتمندان می کشد! مرزهای غیرقابل عبور طبقاتی...!

بیگانه ستیزی و جایگزینی دولت امنیتی با دولت رفاه

جای تعجب نیست که ویکتور اوربان نخست وزیر نئوفاشیست هنگری در سال ۲۰۱۶ جهت لگدمال کردن حق داشتن پناهجویان با شعار انتخاباتی زیر وارد میدان شد!

"ما حق داریم تصمیم بگیریم با چه کسانی می خواهیم زندگی کنیم!" صفحه ۱۳۹ کتاب حق داشتن حقوق هنگری اولین کشوری در اروپاست که در آن کمک کردن به یک انسان غیرقانونی تبدیل به جرم شده! یعنی همبستگی انسانی با فقراء و محرومان در فرهنگ و تمدن اروپائی در قرن بیست و یکم به جرم بزرگ و نابخشودنی تبدیل شده است! پناهجویی که تبدیل به "انسان غیرقانونی" شده، عاری از تمام حقوق انسانی است. کسی که حقوق انسانی ندارد در حقیقت انسان نیست و هر بلائی سرش بیاورند حقوقی از او زایل نشده!

در تداوم سیاستهای افسارگسیخته نئولیبرالی مهمترین تغییر در سیاستهای حاکم دول اروپائی و امریکائی این است که با هوشمندی و برنامه ریزی دقیق از دولت رفاه، به سوی دولت امنیتی حرکت می کنند!

رهبران سیاسی احزاب راست و نئوفاشیست با خلاقیت و با استفاده از هنر رسانه ها توجه توده ها را از مشکلات ساختاری و بحرانهای ذاتی نظام سرمایه داری منحرف کرده، وانمود می کنند که علت غیرممکن بودن تداوم دولت رفاه به سیل حرکت مهاجران و پناهجویان مربوط می شود!... "سونامی" پناهجویان مانند ملخها به غارت رفاه اجتماعی ما منتهی می شود!... وعده تداوم دولت رفاه در سطحی بسیار محدود را تنها در شرایطی امکان پذیر می دانند که توده ها باسیاستهای بیگانه ستیز همکاری کنند!... به زبان دیگر توهم تداوم دولت رفاه و برخورداری از بیمه های اجتماعی با دامن زدن به ترس از بیگانه امکان پذیر می شود!...

یکبار قطار تاریخ از این ایستگاه رد شده و نتیجه آن فاشیسم و جنگ جهانی دوم بوده...!

چنین است جامعه ای که نظام سرمایه داری برای آینده بشریت نوید می دهد...!

صنایع فرهنگی تولید ترس و شرکتهای تولیدی صنایع امنیتی با سرمایه گذاری روی ترس توده ها سودهای نجومی را به حسابهای بانکی مثنی میلیاردی و امپراتوران نامرئی جهان سرازیر می کنند!

در این غارت بی رحمانه نه دست نامرئی "بازار آزاد" و نه دست نامرئی خدا بلکه کوششهای شبانه روزی و دستهای مرئی و نامرئی برنامه ریزان و مدیران و کارمندان شرکتهای چندملیتی در کار است!... هیچ "قانون طبیعی" و متافیزیکی به شکاف رشدیابنده طبقاتی دامن نمی زند! شکاف رشد یابنده فقر و ثروت در جهان محصول سیاستهای آگاهانه سیاستمداران نئولیبرال حاکم بر جهان است!...

بی حقی امریست بسیار ظریف که اساساً در پروسه ای طولانی و "طبیعی" به صورت نامرئی به پیش می رود و گاه یکباره و ناگهانی به صورت "شوکههای تصادفی" اتفاق می افتد...

سیاستمداران راست و نئوفاشیست حاکم بر اروپا و امریکا، با محروم کردن قانونی و آشکار فقراء و قربانیان نظام از ورود به مراکز شهر و نقاط ثروتمند یا باطل کردن تابعیت بیگانگان، زوال آشکار انسانیت را در جوامع "تمدن" نشان می دهند!

ما دوزخیان روی زمین در مقطعی از تاریخ زندگی می کنیم که در مقابل چشمان جهانیان مبارزه با فقراء جایگزین مبارزه با فقر شده و قربانیان نظام در مقابل ابعاد فساد جاری در جامعه و جنایات طبقه حاکم بی حس و بی اراده شده اند! تقریباً هیچ جنایتی همبستگی و قیام بقیه اعضای جامعه را بر نمی انگیزد...!

فرهنگ طبقه حاکم در ابعاد باورنکردنی به فرهنگ قربانیان تبدیل شده...! قربانیان به جای سازماندهی اتحاد و مقاومت خلاق، نجات خود را در پناه بردن به آغوش قاتلان خود جست و جو می کنند...!

قربانیان جنگ کاهش هزینه ها کمتر از جنگ واقعی نیستند ولی اثر انگشت قاتلان در مورد اول روی اجساد قربانیان قابل تشخیص نیست به همین دلیل از مقاومت مؤثر خبری نیست...!

بار مسئولیت از گردن نظام به گردن فرد منتقل شده فردی که در مقابل شرکتها چندملیتی و دولت و پولیس ذره بی مقداری بیش نیست...!

مارکس بیش از یک قرن و نیم پیش پیش بینی کرده بود که در نظام سرمایه داری تولید ابزارها و کالاهای مفید به تولید انسانهای غیرمفید و بی فایده و زاید منتهی خواهد شد...!

شاید برخی از خوانندگان ارجمند فکر کنند من در بیان واقعیات اجتماعی کمی یا خیلی اغراق کرده ام!... چند سال پیش فلم مستند بسیار تکانه ای در این باره از تلویزیون سراسری هالند منتشر شد. در این فلم مستند نتیجه فشار اداره سوسیال را روی دو نفر از بیکاران نشان می دهند. خانمی که شرکتش ورشکست شده و یک وکیلی که در سن ۶۳ سالگی دفترکارش ورشکست شده و به خاطر دریافت حقوق بیکاری مجبور به آشغال جمع کردن در خیابانها شده اند! هر دو می گویند این پروسه هیچ ربطی به تخصص ما و "آماده کردن بیکاران به دیسپلین کاری" ندارد!... این پروسه تنها به نابودی شخصیت ما و کرامت انسانی ما منتهی می شود!... این خانم می گوید من بنیانگذار و مدیر شرکتی بودم که بیش از ۵۰ کارمند داشت اکنون مرا به خاطر دریافت حقوق بیکاری اینگونه تحقیر و خرد می کنند. مسئولین اداره بیکاری چنان رفتار بی رحمانه ای دارند که من حاضرم بروم فاحشگی بکنم و دیگر حقوق بیکاری نگیرم!... دو نکته قابل توجه: یک: لازم به یادآوری است که این فلم مستند از سیاستهای شهرداری روتردام بود. در همان فلم خبرنگار نشان می داد که در شهرداری آمستردام با سیاستی دیگر و انسانی تر بیش از شهرداری روتردام بیکاران تشویق به کارایی شده اند! در شهرداری روتردام احزاب نئوفاشیست و راست افراطی اکثریت دارند ولی در شهرداری آمستردام احزاب چپ...!

دو: کار تمیزکردن شهر مثل بقیه کارهای ضروری و اجتماعی کاری مفید و قابل احترام است... ولی اگر انسانی را به این کار مجبور کنند، آنها در شرایطی که اصولاً آشغالی برای جمع آوری در کار نیست، تبدیل به بیگاری اجباری، تحقیرآمیز و خردکننده شخصیت انسان می شود...!

سعی می کنم این فلم بسیار تکانه و آموزنده را پیدا کنم و حداقل مهمترین نکات آن را ترجمه کنم تا با پیامدهای سیاستهای نئولیبرالی و نئوفاشیستی بهتر آشنا شوید...!

قابل توجه ایرانیانی که فکر می کنند در اروپا از آسمان و درختها پول مفت می بارد و اینها حقوق بیکاری دریافت خواهند کرد! یاد برخی از ایرانی ها افتادم که می گفتند ما خجالت می کشیم برویم از اداره سوسیال حقوق بیکاری دریافت کنیم، چرا آنها حقوق ما را یواشکی به درخانه ما نمی آورند تا ما با رفتن به اداره بیکاری تحقیر نشویم!...! حقوق بشر و حق داشتن حقوق بشر!

در اعلامیه استقلال ایالات متحده می نویسند: "انسان ها همه برابر خلق شده اند و خالق عالم برای همه انسانها حقوق سلب ناشدنی قائل گردیده است... حق حیات، آزادی، تحصیل، سعادت... " ص ۷۷

اگر چیزی به نام حقوق طبیعی یا الهی یا متافزیکتی هست به این معنی است که هیچ دیکتاتوری چه در لباس مذهبی مانند خامنه ای و چه در لباس فوکل کراواتی مانند دونالد ترمپ نمی تواند آن را از بشر سلب کند! ولی تمام واقعیات جهان و زندگی روزانه نشان می دهد که ثروتمندان این حقوق طبیعی و الهی را چقدر راحت نابود می کنند بدون این که پیامدهایش گریبانشان را بگیرد...!

میزان کسب حقوق بشر نه به وعده های الهی و متافزیکتی، بلکه به درجه آگاهی سیاسی و اجتماعی و سازمان یابی توده های قربانی و مقاومت خلاق و هوشمندانه آنها در برابر غارتگران حقوق شان وابسته است!

فیلیپ آلستون، بازرس ویژه ملل متحد در امور حقوق بشر و فقر " حدود ۴۱ میلیون فقیر در امریکا زندگی می کنند " دولت های پیاپی در امریکا، از جمله دولت کنونی، حقوق اقتصادی و اجتماعی مردم را جزء موارد حقوق بشر نمی دانند... انکار این موضوع، این مسوولیت را از دوش دولت بر نمی دارد. سطح نابرابری در امریکا بسیار بالاتر از کشورهای اروپائی است؛ در سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD)، در بین ۳۷ کشور، امریکا از نظر فقر و نابرابری در جایگاه ۳۵ قرار دارد؛ امریکا با نرخی ۵ برابر میانگین سازمان توسعه و همکاری اقتصادی (OECD) بالاترین آمار زندانیان در جهان را داراست!"

چنین است تفاوت بین اعلامیه های زیبای حقوق بشر و آزادی و برابری مادرزادی انسانها و جهنم واقعی که در آن به دنیا می آیند!

" به شهادت تاریخ، به ستم رانده شدگان از جامعه دیگر وجدان ما را درگیر نمی کند و هیچ گونه شرم یا مسوولیتی از این بابت حس نمی کنیم!" صفحه ۱۳۳ آلیستر هانت

درک این امر در شرایط جاری جهان برای پناهیجویان و مهاجران بسیار حائز اهمیت است! پناهنده باید بتواند با شناخت همه جانبه علمی و برخورد اصولی به مشکلات، همبستگی تمامی انسانهای مترقی را برانگیزد، نه این که کاری کند که همه نیروهای راست و ارتجاعی مشروعیت پیدا کرده و علیه آنها متحد شوند و خواهان بیرون ریختن پناهیجویان به مثابه آشغالهای زاید و خطرناک شوند...!

ادامه دارد...

در بخش بعدی پروسه لخت کردن انسان از حقوق بشر و پیامدهایش را در ابعاد مختلف اقتصادی و سیاسی و فلسفی ... بررسی خواهم کرد. یکی از مهمترین دستاوردهای نظام سرمایه داری در قرن بیست و یکم، تبدیل گسترده انسان به آشغال زاید و دور ریختنی است! بی جهت نیست که هشت نفر بیش از نصف جمعیت کره زمین ثروت دارند...! با احترام،

احمد پوری (هالند) ۲۵ - ۰۹ - ۲۰۱۹

در عکس های زیر گوشه ای از محصولات نظام سرمایه داری و ماشین تبدیل انسان به آشغال را می توانید در قرن بیست و یکم ملاحظه بفرمائید!

پیوند این یادداشت در صفحه فیس بوک:

<https://www.facebook.com/ahmed.pouri/posts/2850741068278443>